

پای صحبت ناصر اویسی نقاش نامور روزگار ما

اردشیر لطفعلیان

ناصر اویسی که بیش از شش دهه در صحنه هنر فعال بوده، با الهام از سنت های دیرپای فرهنگ ایرانی و به کار بستن ماهرانه شیوه های امروزی نقاشی غربی برای خود سبک شاخص و متمایزی آفریده است. آمیزش استادانه این دو عامل در نقاشی های اویسی سبب شده تا کار های او نه تنها برای ایرانیان بلکه برای همه هنردوستان از هر فرهنگی جذاب باشد و راز موفقیت این نقاش چیره دست در همین نکته نهفته است.

او در شرح این که چگونه به نقاشی دل بستگی پیدا کرد می گوید: "وقتی که در حدود شش سال داشتم خانواده ما در تهران با دکتر لطفعلی صورتگر استاد سرشناس دانشگاه همسایه دیوار به دیوار بود. دکتر صورتگر همسری انگلیسی داشت و پسر آنها به نام دیوید با من هم سال بود. من برای بازی به خانه آنها می رفتم. دیوید اسباب بازی های گوناگونی داشت که به طور معمول در خانه بچه های دیگر یافت نمی شد. این اسباب بازی ها و درخت کاجی که در آستانه سال نو مسیحی تزئین می کردند برای من مثل رویا بود. روزی با یکی از مادرنگی های دیوید طرح مرغی را برایش روی کاغذی کشیدم. مادر دیوید پس از دیدن آن طرح یک جعبه حاوی دوازده مداد به رنگهای گوناگون به من جایزه داد. با دستیابی به همین مداد رنگی ها ذوق نقاشی که در من نهفته بود بیدار شد. آن جعبه مداد رنگی با ارزش ترین هدیه ای بوده که من تا به امروز دریافت کرده ام."

اویسی در باره سبک ویژه کار خود که در ایران به سبک سقاخانه معروف شد و خودش بیشتر دوست دارد آن را به عنوان سبک فیگوراتیو بنامد گفت: "در تهران یک گالری نقاشی وجود داشت که مردی روسی تبار که خودش هم نقاش بود آن را اداره می کرد. این گالری مسابقه ای برای کشیدن پرتره گذاشته بود و من هم با اشتیاق در آن شرکت کردم. پرتره ای که من کشیدم صورت مردی بود که به آن گالری می آمد و به وان گوگ شباهت داشت. نقاشی من جایزه اول را برد و دو تا از تابلوهای مرا هم در آن گالری خریدند و این باعث شد که هرچه بیشتر در کار خود تشویق شوم. من در آغاز تابلوهایم رابه سبک امپرسیونیست می کشیدم و بیشتر نقاشان جوان نیز هریک سبکی را که در فرهنگ خود ما ریشه ای نداشت پیگیری می کردند. ولی من بزودی به این نتیجه رسیدم که نقاشی های من باید رنگ و بویی از فرهنگ و سنت کشورم داشته باشند، ولی شیوه و تکنیکی که در آنها به کار می رود باید مدرن و امروزی باشد. همین کار را هم کردم و از آن پس تابلوهای من از اسبها و زنهای ایرانی و میوه های بومی ایران مثل انار و خطاطی و خوشنویسی سرشار شدند، اما شیوه پرداخت نقاشی ها نو و امروزی بود. بعضی نقاشان جوان دیگر نیز در همین راه گام گذاشتند و کریم امامی، نویسنده و نقاد هنری این شیوه کار را مکتب سقاخانه نامید. سقاخانه جایی بود که در آن شما با خط و رنگ و شمایل سرو کار داشتید و می توانستید در آنجا آبی هم بنوشید و دهانی تازه کنید. سقاخانه حال و هوایی کاملاً بومی داشت."

ناصر اویسی در بخش دیگری از سخنانش در باره دو موضوع اصلی تابلوهایش که اسب و زن هستند چنین توضیح می دهد: "زنها در تابلوهای من اغلب چادرها و روسری های گلدار به سر کرده اند، صورتهای

گرد، گونه های سرخ و چشمهای زیبا ولی غمگین دارند که در آنها نوعی دلتنگی یا نوستالژی برای چیزی در گذشته وجود داشته و از دست رفته است موج می زند. " اما اسب بنا به گفته نقاش در کارهای او نماد شکوه و زیبایی و اصالت مردانه است به همین سبب در تابلو های اویسی مرد کمتر دیده می شود، چون اسب به عنوان نماد مردانگی جای آن را گرفته است. انار هم به این علت که یک میوه بومی ایران است و هم به این سبب که سرخی جذابی دارد یکی از چیزهایی است که نقاش به کرات در تابلوهای خود آورده است.

کارهای اویسی بر موضوعات دیگری هم مانند نمادهای به جا مانده از دوران باستان، کتیبه کورش و سنگ نوشته هایی که به خط میخی از آن دوران در دست ماست متمرکز است. او به آثار نقاشی و خطاطی دوران قاجار و ایلخانان مغول نیز توجهی خاص دارد و از آنها الهام می گیرد. اویسی در مورد آثار به جا مانده از دوران ایلخانان می گوید، پس از حمله مغولها فرزندان آنها طی دهه ها در ایران باقی ماندند و حکومت کردند، اما از همان نسل اول جذب فرهنگ و هنر ایرانی شدند. به گفته وی، علت اینکه در نقاشی های آن دوران صورتها بیشتر مغولی و چشم ها مورب است این بوده که هنرمندان ایرانی می خواسته اند مغول ها را هرچه بیشتر در فرهنگ ایرانی حل کنند. به علاوه رنگهایی که در آن آثار به کار رفته شاد و زنده است و الهام بخش رنگهایی است که امروز در آثار خود وی می توان دید.

یکی از کارهای برجسته ناصر اویسی نمونه ای است که به سبک خود از استوانه کوروش تهیه کرده و نوشته روی استوانه که جهان به عنوان نخستین اعلامیه حقوق بشر به آن می نگرد، به دوزبان فارسی و انگلیسی حک شده است. آقای اویسی به عنوان تأکید دیگری بر توجه خود بر آنچه که از دل تاریخ و فرهنگ ایران بیرون آمده به روسری های هایی که با الهام از نقشه ایران بزرگ در دوران هخامنشی طراحی کرده و عظمت و وسعت آن امپراتوری را نشان می دهد اشاره می کند و از ترتیب چاپار و نامه رسانی سریع در آن قلمرو عظیم که کاملاً تازه و ابتکاری بوده سخن می گوید. او همچنین از حضور ایرانیان طی چندین دهه در مصر سخن به میان آورد و به نخستین ترعه سوئز در مصر که چندین قرن قبل از میلاد مسیح به فرمان داریوش کنده شد اشاره می کند.

اویسی در پاسخ به این پرسش که کدامیک از نقاشان برجسته ایرانی به عنوان الگو و الهام بخش مورد توجه او قرار داشته اند می گوید، سعی وی همواره بر این مصروف بوده که از هرکس چیزی بیاموزد، بنا بر این بدون این که فرد مشخصی الگوی وی بوده باشد از همه جنبه های خوب آثار دیگران برای تکمیل و غنای کارش سود جسته است.

نویسنده این مقاله فشرده بیش از پنجاه سال با ناصر اویسی سابقه دوستی دارد. آغاز این دوستی به نخستین سالهای خدمت هردو به عنوان کارمند رسته سیاسی در وزارت امور خارجه ایران در اوایل دهه 1340 باز می گردد. این رشته پیوند با وجود فراز و نشیب های نیم قرن گذشته و پریشانی های حاصل از انقلاب همچنان محکم و استوار باقی مانده است. این موضوع که ناصر اویسی در حین پرداختن به هنر خود، سالها در خدمت دیپلماسی ایران پیش از انقلاب هم بوده برای بسیاری از مردم تازگی کمی غیر عادی جلوه می کند، چون نقاشی ناموری را سراغ ندارند که دیپلمات هم بوده باشد. خود او به عنوان توضیح

در این زمینه می گوید: "پدر و مادرم وقتی به دل‌بستگی شدید من به هنر نقاشی پی بردند سخت ناراحت شدند و گفتند اگر دنبال این کار بروی از گرسنگی خواهی مرد. به این علت مرا به وارد شدن در دانشکده حقوق واداشتند. اما من به تحصیل حقوق علاقه ای نداشتم و همچنان غرق در دنیای نقاشی بودم. عاقبت هم رشته سیاسی را انتخاب کردم و به خدمت وزارت امور خارجه در آمدم، با این هدف که در مأموریت‌های خارج از کشور هرچه بیشتر با هنر نقاشی در سطح جهانی آگاه شوم."

ناصر اویسی در طول خدمت خود به عنوان دیپلمات در ایتالیا و اسپانیا که خاستگاه بزرگترین نقاشان همه اعصار است مأموریت داشته است. دوره اقامت آقای اویسی در دو کشور یاد شده و بویژه در مادرید پایتخت اسپانیا بسیار پر بار بود. او در آن مدت با سالوادور دالی یکی از پیشگامان بزرگ نقاشی مدرن در قرن بیستم و ویسنته الکساندر، شاعر اسپانیایی و برنده جایزه ادبیات نوبل در 1977 آشنا شد. باسالوادور دالی یک نمایشگاه مشترک برگزار کرد و به تشویق ویسنته الکساندر که نخستین شعر خود را در پانزده سالگی با الهام از یک رباعی خیام سروده بود، لیتوگرافی هایی از هفتاد و هفت رباعی خیام تهیه کرد که از بهترین و ماندنی ترین آثار هنرمند است. او در این کار از همکاری کارلوس آره ئان، ادیب و پژوهشگر اسپانیایی نیز برخوردار بود. ویسنته الکساندر بر مجموعه ای که از این لیتوگرافی ها فراهم آمد پیشگفتار مشروحی نوشت. افزوده بر این مجموعه حیرت انگیز و منحصر به فرد، ناصر اویسی آلبومی با الهام از صحنه های گلوبازی فراهم آورد که باتحسین هنر شناسان در سطح جهانی مواجه گردید.

کارها ناصر اویسی د چهارگوشه جهان به نمایش در آمده و سخت مورد توجه هنرشناسان قرار گرفته اند. بعضی از آنها نیز د موزه هانگهداری می شوند.

اویسی با زنده یاد نادر نادرپور، شاعر بزرگ معاصر دوستی نزدیک داشت و آن دو چندی در رُم بایکدیگر هم خانه بودند. نادر پور سالها پیش در ارزیابی کارهای اویسی نوشت "او مردی است که روزگار خردی ر به خواب می بیند و در خواب او حسرت تلخی است که از چشم ظاهر بین نهفته می ماند.... جهان رنگین و خوشایند او را زنان و اسبان و سواران انباشته اند و دفها و نی ها و چنگها در آن نغمه برداشته اند. اما این صورت های شاد معنایی غمگین دارند. زنان اغلب نشسته یا آرمیده اند و در آینه می نگرند یا نامه و کتابی در دست داند. گویی از جهان واقعی حاضر به دنیای خیالی غایب روی آورده اند. اسبان سواران بیش از آنکه در حرکت باشند ساکت اند. گویی از پیمودن راه پر مخافتی که در پیش دارند چشم پوشیده اندو چنگیان با چهره های زیبا و حسرت آلودشان گویی غم عاشقی را باز گو می کنند."

استاد فقید احسان یارشاطر در مقدمه ای به زبان انگلیسی بر یکی از کتابهای ناصر اویسی نوشت: "فوت ناصر اویسی در وفاداری وسواس آلودش به چند طرح مشخص نهته است. دُگا نقاش بزرگ قرن نوزده فرانسه هرگز از کشیدن رقصندگان باله در حالات و حرکات گوناگون خسته نمی شد. سزان نقاش بزرگ معاصر فرانسوی از پرداختن به بام های آجری و درختان سرسبز شهر "آرل" دل نمی کند. اویسی هم از هم نشینی با دخترها و اسبها و پرنده هایش هیچگاه سیر نمی شود. او به کار بر روی طرح های سفالین و استفاده از نقوس در هم و پیچیده خطباطی ادامه می دهد. هنگامی هم که جاذبه های فرهنگی اسپانیا او را به

خود می کشد بار دیگر نیروی خستگی ناپذیرش را بر یک موضوع مشخص متمرکز می کند و بدینگونه است که ناگهان بیش از بیست طرح گاو باری زیر قلمش جان می گیرند..."

ناصر اویسی از رنج و اندوه خود به سبب آنچه که در سالیان اخیر بر ایران رفته است نیز سخن می گوید و ارتباط آخرین کارهای خود را با انقلاب و گرگونی فرهنگی و اجتماعی که به همراه آورد توضیح می دهد: "بعد از انقلاب همه ارزشهای فرهنگی ایران به طرزی بی رحمانه و خشن زیر سؤال قرار گرفت. من در این شرایط تصمیم گرفتم که در کارهای خود حتی بیشتر از گذشته بر میراث کهن فرهنگی ایران تکیه و تأکید کنم. هنر ایرانی یک ویژگی اساسی دارد و آن این است که همواره آمیزه ای از انسان و طبیعت بوده است. تصویری که از هنرمندان ایرانی به عنوان نماد طبیعت بر پرده های نقاشی یا کارهای دیگر بر جای مانده است بیشتر یک تصویر ذهنی است نه عینی. من با توجه به این ویژگی دست به کارهای جدیدی در زمینه حکاکی و سفال کاری زدم و آنها را با شعر و خطاطی که یکی از ویژگی های پایدار هنرهای تصویری ایران است در آمیختم. از خطاطی های قدیم و حتی از خط میخی و از شعر های جاودان شاعرانی چون حافظ و خیام و رودکی و منوچهری به شیوه جدیدی که خود اندیشیده بودم الهام گرفتم. در این شیوه من خط را برجسته می کنم و با ورقه ای از طلا می پوشانم و روی آن نقاشی می کنم. این شیوه نو سخت مورد استقبال و توجه قرار گرفته است."

بعد از انقلاب ناصر اویسی تنها به گناه این که هنرش مورد علاقه و توجه کسانی مانند فرح پهلوی شهبانوی پیشین ایران واقع شده بود مورد بی مهری حاکمان نورسیده قرار گرفت و بدون حقوق بازنشستگی از خدمت وزارت امور خارجه برکنار شد. اما مقوله هنر از سیاست جدا است. هنر با دل و احساس سرو کار دارد و علاقه و پسند هنرشناسان ضابطه ارج و مقدار هنر است. به همین دلیل با آنکه آقای اویسی بعد از انقلاب دیگر به ایران بازنگشته است هنر او که در فرهنگ و سنت های زادگاهش ریشه دارد در ایران همچنان زنده است و مورد اقبال مردم قرار دارد. گواه آن نیز خبری است دایر بر این که در سال های اخیر چند نمایشگاه از آثار موجود او در ایران تشکیل شده است. پیش از برگزاری این نمایشگاه ها سازمان دهندگان آنها از هنرمند خواستند تا تعدادی از آثار سالهای اخیر خود را نیز برای عرضه شدن در آن نمایشگاه ها به ایران ارسال دارد و او نیز چنین کرد و در نتیجه نمایشگاه ها هم آثار گذشته و هم پرده هایی را که دور از خاک وطن آفریده است به نمایش گذاشته اند. ناصر اویسی در پایان حرفهایش برای هم نیندانش در خارج از کشور توصیه ای دارد و آن این است که در هر جا که هستند بکوشند از امکانات فرهنگی آنجا بیشترین استفاده را ببرند. او می گوید: "همانطور که ما نوع داریم دیگران به فرهنگ و هنر ما توجه کنند، ما هم باید نسبت به هنر و فرهنگ دیگران کنجکاو باشیم و به آن علاقه مندی نشان دهیم." اویسی گفتگوی خود را با تأکید دوباره بر اهمیت میراث فرهنگی ایران و ضرورت پاسداری و بزرگداشت آن به پایان می برد و می گوید هر ایرانی باید به سهم خود گامی در این راه بردارد.

باید این را هم افزود که ناصر اویسی همواره مشوق استعداد ها و قابلیت های دوستان خود بوده است. او بود که با ترغیب های دوستانه خود نگارنده را به چاپ مجموعه اشعارش با راستن پشت و روی جلد و صفحات میانی آن به طرح های دل انگیز خود وادار ساخت و برای تحقق این منظور حتی بخشی از هزینه انجام آن کار را هم به عهده گرفت. او اخیراً این لطف را در حق آقای مصطفی موسوی، یکی از

دوستان مشترک و همکاران پیشین وزارت خارجه تکرار کرد و با اهدای تعدادی از طرح های جذاب خود او را به گرد آوری، خوشنویسی و چاپ سروده هایش در دفتری شکیل وا داشت. نگارنده این سطور در مجموعه شعر های خود به نام "در آن سوی زمستان" شعری به نشانه قدر دانی از محبت های نا صر به تقدیم کرده است که در زیر می آید:

در مقام دوست

آنچه نتوانی به صد دیوان و دفتر باز گفت
با تو شاید بخت و کام عمر را دمساز گفت
حافظ اما با چنان زیبایی و ایجاز گفت:
که دگر یاد خودم ناید به خاطر باز گفت¹
این کلام نغز شیرین سعدی شیراز گفت²
مولوی آن پیر استاد سخن پرداز گفت³
وان بر شیرین نشاید کمتر از اعجاز گفت
مرغ را باید ز اوج و شوکت پرواز گفت
تا شود شعرش به وصف دوستی ممتاز گفت

در نگاهی می توان با دوست چندین راز گفت
گر ترا یاری مساعد مانده در این روزگار
در مقام دوست بس دُرهای معنی سفته اند
شد بدانسانم فضای سینه پر از یاد دوست
دوست ما را نعمت و فردوس ارزان شما
دوستی آینه می دان، و ز غبارش دور دار
آنچه می روید ز بذر دوستی در باغ جان
خو گرفتن با قفس فرسودن و پوسیدن است
این غزل را ارمغان بزم یاران اردشیر

تا کنون پیش از ده مجموعه از کارهای ناصر اویسی با سلیقه و زیبایی تمام به چاپ رسیده است. برخی از جوایزی که به او تعلق گرفته اند به قرار زینند:

- جایزه نخل طلای اسپانیا-1987

- جایزه بزرگ موناکو- 1979

- مدال طلای نمایشگاه بین المللی کامپونه - ایتالیا-1968

- جایزه اول شرکت ملی نفت ایران- 1964

جایزه اول بی نیال تهران-1962

جایزه اول نمایشگاه بین المللی تهران- 1957

1 که یاد خویش گم شد از ضمیرم
دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را
از غبار آینه ات را دور دار

1 چنان پر شد فضای سینه از دوست
2 گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی
3 دوست آینه است ای مرد شکار